

بررسی رکن روانی قتل عمد با کار نوعاً کشنده

♦ دکتر ابوالحسن شاکری

♦♦ اسفندیار مرادی کندلانی

چکیده

جرم قتل عمد از جرائم مقید است که در آن حصول نتیجه علاوه بر قصد فعل و قصد نتیجه حصول نتیجه نیز شرط است. در جرم قتل عمدی با کار نوعاً کشنده صرف انجام کار نوعاً کشنده کافیت و نیازی به اثبات قصد نتیجه از سوی مدعی نیست. کسی که قصد کار نوعاً کشنده را دارد به تبع آن قصد قتل نیز دارد، از این لحاظ این جرم ماهیاً قتل عمد است، زیرا که متهم در واقع هر دو قصد را دارد. اول؛ قصد کار نوعاً کشنده که باید توسط مدعی اثبات گردد. دوم؛ قصد نتیجه که بر خلاف قصد قبلی مدعی بی نیاز از اثبات آن است، حتی به متهم هم فرصت داده نمی شود که نداشتن یا فقدان قصد نتیجه را اثبات نماید. به عبارت دیگر، قصد نتیجه با اثبات و احراز قصد کار نوعاً کشنده، واقعیتی انکارناپذیر و غیر قابل رد است.

واژگان کلیدی : قتل، قصد، کار نوعاً کشنده

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران (عهده دار مکاتبات)

** کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

۱- مقدمه

شدیدترین جرمی که می‌تواند بر علیه تمامیت جسمانی ارتکاب یابد قتل است. سلب عمدی حیات از یک انسان زنده دیگر از جمله جرایم طبیعی^۱ است که قباحت و زشتی آن مرز زمانی و مکانی نمی‌شناسد و همواره از دیدگاه عقل مردود بوده است. یکی از مهمترین موارد قتل عمدی آن است که جانی مرتکب کار نوعاً کشنده شود. قانون مجازات اسلامی در بند «ب» ماده ۲۰۶ در بیان این نوع از قتل عمدی چنین مقرر داشته است: "مواردی که قاتل عمداً کاری انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هر چند قصد قتل نداشته باشد".

جرم قتل عمدی مانند جرائم دیگر از اجتماع سه رکن قانونی، مادی و روانی تشکیل شده است. باید میان فعل مادی و حالات روانی مجرم رابطه ای برقرار باشد تا بتوان مرتکب را مقصر شناخت. قانونگذار در بند «ب» ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی در بیان قتل عمد با فعل نوعاً کشنده به دو نکته اشاره کرده است، یکی آنکه کار نوعاً کشنده عمداً انجام شود که باید دید منظور از «عمد» در اینجا چیست؟ دوم اینکه در انتهای بند «ب» ماده ۲۰۶ ق.م.ا به عدم قصد مجرمانه متهم اشاره شده، که جای این سوال مطرح است که چگونه ممکن است قاتل قصد قتل نداشته باشد، اما قتل وی عمدی باشد؟

۲- عمد در حقوق کیفری

افعال عمدی تجلی قصد یا نیت انسانی در جهتی است که فاعل مرید آن بوده است. تعاریف متعددی از عمد ارائه شده است. بعضی از علمای حقوق، عمد را کشش اراده به طرف یک هدف مشخص مخالف منفعت اجتماعی تعبیر کرده اند. (علی آبادی، ۱۳۷۳، ص ۶۲) تعریف اینگونه از عمد در حقوق کیفری مانع نیست، زیرا داعی ارتکاب بزه هم داخل این تعریف می‌گردد. عده ای دیگر معتقدند: عمد یا قصد جزایی عبارت از انصراف اراده ی جانی به وقوع فعل و عنوان مجرمانه با علم به ممنوعیت آن است. (صادقی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۵) این تعریف مبهم است و به طور کامل مفهوم عمد را بیان نمی‌کند. به نظر می‌رسد عمد در حقوق کیفری دو رکن مهم داشته باشد که عبارتند از: علم به تمامی عناصر مادی جرم و دیگری اراده ی ارتکاب آن.

^۱ - Mala in se crime

۱-۲ - علم: مجرم باید هم به نامشروع بودن عمل خویش و هم به عناصر مادی جرم علم داشته باشد یا به عبارتی باید نسبت به حکم قانونی و موضوع جرم ارتكابی آگاه باشد.

۲-۲ - علم به حکم: معرفت فاعل به احکام قانونگذار در بیشتر نظام های کیفری اماره ای مطلق یا غیر قابل رد است. (اردبیلی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵) وقتی قانونی تصویب می شود و مدت لازم برای آگاهی عموم نسبت به آن منقضی می شود (ماده ۲ ق مدنی)، فرض آن است که عموم شهروندان در هر مرتبه‌ای، از آن آگاه هستند. البته در موارد استثنایی که قانونگذار از علم به حکم به عنوان یکی از عناصر مقوم جرم نام برده است، در این صورت جهل به حکم رافع مسئولیت است. حتی صرف انکار متهم کافیت تا ادعای جهل به حکم مسموع باشد، مگر اینکه مدعی علم متهم به حکم را اثبات نماید (مثل ماده ۶۴ ق.م.ا).

۳-۲ - علم به موضوع: مرتکب باید به موضوع جرم یا به عبارتی به تمام عناصر مادی آن علم داشته باشد. برخلاف جهل به حکم، جهل به موضوع جرم با وجود شرایط دیگر، مسموع است. بنابراین در جرم قتل عمدی با کار نوعاً کشنده، ابتدا لازم است که تمام عناصر مادی آن دقیقاً تبیین شود، سپس علم مرتکب به هر یک از آنها اثبات و احراز گردد.

۳-۲-۱ - علم به کار: مرتکب باید علم داشته باشد که در حال انجام چه کاری است، مثلاً در بحث سرقت، مجرم باید آگاه باشد که مال دیگری را می رباید. در جرم قتل عمد با کار نوعاً کشنده نیز قائل باید علم داشته باشد که عمل ارتكابی وی نوعاً کشنده است، لذا در موردی که جانی کاری را انجام می دهد که نوعاً کشنده است ولی علم به کشنده بودن آن نداشته است، نمی توان آن را با بند ب ماده ۲۰۶ ق.م.ا تطبیق داد. مثلاً در جایی که شخصی در حال خواب مرتکب قتل می شود، چون جانی آگاه از کار خود نبوده، در نتیجه قتل ارتكابی قابل تطبیق با قتل عمدی نیست.

وقتی جانی به کار خود علم ندارد، به تبع آن نمی تواند اندیشه ی شرورانه داشته باشد. در فرضی که مرتکب می داند رفتارش مخالف اوامر و نواهی قانونگذار است و علیرغم این علم و آگاهی از ارتكاب آن نپرهیزد، با لحاظ دیگر شرایط، لاجرم سوء نیت دارد.

۳-۲-۲ - علم به کار نوعاً کشنده: عده ای ممکن است تصور کنند که کار نوعاً کشنده کاری است که همه یا به عبارتی غالب مردم می دانند که نوعاً کشنده است، پس چگونه ممکن است مرتکب آن که در میان همین

مردم بوده و آشنا به امور متعارف آنهاست، بر کشنده بودن کار خود آگاهی نداشته باشد؟ در جواب باید گفت: درست است که کار نوعاً کشنده را غالب مردم تشخیص می دهند، یعنی غالب مردم می دانند که پرتاب کردن شخصی از ارتفاع بالا یا شلیک کردن به موضع حساس بدن نوعاً کشنده است، اما گاهی مرتکب در نفس عملی که انجام می دهد متنبه است، یعنی نمی داند که در حال انجام یک کار نوعاً کشنده است. مثلاً فردی به قصد شوخی و به تصور اینکه تفنگ خالی از فشنگ است به طرف دوستش نشانه گیری کرده و شلیک می کند. اتفاقاً تفنگ مسلح بوده و منجر به فوت مجنی علیه می شود. یا در جایی دیگر شخصی دوستش را به قصد شوخی و به تصور اینکه آب رودخانه عمیق نیست، به داخل رودخانه پرتاب می کند. اما رودخانه عمیق بوده و به علت فقدان مهارت شناگری در مجنی علیه، نامبرده فوت می کند. ماهیت این قتل ها چیست؟ عمدی هستند یا خیر؟

عده ای ممکن است استدلال کنند چون قانونگذار به علم مرتکب اشاره نکرده، در نتیجه احتیاجی نیست که ما به آن بپردازیم، مهم کار نوعاً کشنده بوده که انجام شده است. این استدلال صحیح نیست. وقتی قانونگذار مقرر داشته: "قاتل عمداً کاری انجام دهد..." یعنی اینکه قاتل به ماهیت کار خویش آگاه است و می داند که در حال انجام کار نوعاً کشنده است. مدعی (شاکی یا دادستان) باید علم جانی را نسبت به کار نوعاً کشنده ثابت کند. یکی از مواردی که در این زمینه می تواند به مدعی کمک کند ظاهر قضیه است، یعنی ظاهر (امارات و اوضاع و احوال) نشانگر آن است که متهم نسبت به کار خویش آگاه بود. البته متهم می تواند خلاف این موضوع را ثابت کند، یعنی ثابت کند که علم به کار نوعاً کشنده نداشته است. گاهی مرتکب قصد کار را دارد که نوعاً کشنده نیست، ولی بر اثر یکسری فعل و انفعالات عمل مرتکب کشنده می شود. به دو مثال زیر توجه کنید:

۱- شخصی قصد دارد به پای دیگری شلیک کند تا وی را متوقف سازد، ولی تیر (به علت فقدان مهارت مرتکب یا جابه جایی قربانی) به قلب وی اصابت می کند.

۲- شخص «الف» برای اینکه مهارت تیراندازی خود را نشان دهد (مثلاً در جریان یک نمایش یا سیرک) سیبی را بر سر شخص «ب» گذاشته و از فاصله چند متری شلیک می کند. تیر به جای اصابت به سیب، به سر مجنی علیه اصابت می کند. سوال اینجاست که ماهیت قتل های ارتكابی چیست؟

در مورد مثال اول که شخصی قصد تیر اندازی به پای مجنی علیه را دارد ولی تیر به قلب وی اصابت می کند، بعضی از حقوقدانان معتقدند: در صورتی که فعل نوعاً کشنده برای قتل دیگری وسیله یا آلت قتاله باشد، گرچه فاعل قصد قتل هم نداشته باشد، عمل قتل عمدی محسوب می گردد. در ادامه با ذکر مثال

مذکور عمل قاتل را قتل عمدی می‌دانند. (گلدوزیان، ۱۳۸۰، ص ۶۲) در موافقت با این نظر در یکی از آراء دیوانعالی کشور چنین آمده است: در مورد این ماده (ماده ۱۷۱ق م ع سابق) ایراد جرح به موضع حساس کافی است که موضوع را مشمول قسمت اخیر ماده ۱۷۱ قرار دهد خواه متهم قصد ایراد جرح به موضع حساس را داشته باشد یا تصادفاً ضربه به موضع حساس اصابت کند (رای شماره ۵۵۳-۱۹/۲/۲۴- رک: آقای نیا، ۱۳۸۵، ۷۷).

در بررسی موضوع باید گفت: در اینکه آلت یا وسیله به اعتبار حساسیت موضع اصابت می‌تواند نوعاً کشته باشد، بحثی نیست، اما مشکل اینجاست که جانی قصد کار نوعاً کشته را نداشت. مرتکب اصلاً نمی‌خواست تیر به به قلب مجنی علیه اصابت کند. برای اینکه بتوان قتلی را بر اساس بند «ب» ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی متصف به عمد کرد، صرف داشتن قصد کار لازم نیست، بلکه علاوه بر آن لازم است متهم نسبت به کار واقع شده بر روی مقتول عامد باشد، زیرا که قصد کار و قصد کار واقع شده به یک معنا نیستند. رابطه بین قصد کار و قصد کار واقع شده رابطه عموم و خصوص مطلق است. به عبارت دیگر کسی که نسبت به کار واقع شده بر روی مجنی علیه عامد باشد، لزوماً قصد کار را نیز داراست، اما کسی که کار را قصد کار باشد، لزوماً به این معنا نیست که قصد کار واقع شده را نیز دارا بوده است. بنابراین اگر بخواهیم قتلی مطابق بند «ب» ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی باشد لازم است دو چیز ثابت شود:

۱- قصد کار (در مثال مطروحه شلیک کردن به طرف قربانی)

۲- قصد کار واقع شده (اصابت تیر به قلب مجنی علیه)

در مثال مطروحه، عنصر دوم، یعنی قصد کار واقع شده مخدوش است. اگر ما قاتل باشیم که در این موارد قتل عمدی است، تفسیر خیلی وسیعی است که حتی می‌تواند جرائم خطایی را هم داخل در قتل عمدی قرار دهد. مثلاً فرض کنید شخصی در حال شکار تیری شلیک کند و اتفاقاً به انسانی برخورد کند، چون جانی قصد کار یعنی تیر اندازی را داشته و این کار نوعاً کشته است، بنابراین عمل ارتكابی، قتل عمدی است. در حالی که اینگونه نیست و این قتل خطایی است. قانونگذار در بند «ب» صراحتاً مقرر کرده که قاتل عمداً کاری انجام دهد که نوعاً کشته باشد، یعنی انجام کار نوعاً کشته بر روی مجنی علیه مدنظر قاتل باشد، نه اینکه اگر عمل مزبور به هر نحوی نوعاً کشته شد، عمل قتل عمدی است!

۱- در این موارد حداقل به مصداق قاعده "تدرأ الحدود بالشبهات" باید قاتل به عدم مجازات قصاص شد. البته بعضی از فقها معتقدند که چون قصاص از جمله حقوق الناس بوده و مبنای حقوق الناس مدافه است، نمی‌توان به این قاعده استناد کرد. اما بیشتر فقها معتقدند که استناد به قاعده درآ برای رفع قصاص خالی از اشکال است. (رک: محقق داماد، ۱۳۸۱، ص ۸۳)

از لحاظ تطبیقی در حقوق انگلیس نیز باید ثابت شود که متهم «قصد ایراد صدمه شدید جسمانی»^۱ را داشته است. وقتی که این قصد متهم ثابت شد، دیگر نیازی به اثبات قصد قتل وی نیست. (Catherine Elliot and France Quinn, 1385, p.52) مجلس اعیان در پرونده کانینگهام^۲ بر این نکته تأکید کرده است. در آن پرونده متهم چندین بار با صندلی بر سر قربانی خود زده بود. متهم ادعا می کرد که قصد کشتن مجنی علیه را نداشته است، اما دلایل نشان می داد که او قصد ایراد صدمه ی شدید جسمانی را داشت. مجلس اعیان قصد ایراد صدمه ی شدید جسمانی را برای تحقق قتل عمدی کافی می دانست، بدون اینکه نیاز باشد ثابت کند که قاتل قصد قتل قربانی را داشته است. (Smith and Hogan, 1993, P. 400)

در مورد مثال دوم که مرتکب سیب را بر سر شخصی گذاشته و از فاصله چند متری شلیک می کند تا مهارت تیر اندازی خود را نشان دهد، ولی تیر به سر مجنی علیه اصابت می کند، نمی توان پاسخ قطعی ارائه داد. از یک طرف ضارب ریسک خطرناکی انجام داده که باید عواقب آن را در نظر می گرفت و از طرف دیگر خود شخص مجنی علیه هم راضی به این کار بود و در نهایت اینکه ضارب اصلاً قصد کار واقع شده را نداشت. به هر حال اگر قائل باشیم که این قتل عمد نیست، این نظر به قول فقهاء به احتیاط نزدیک است. به همان دلایلی که قبلاً بیان شد، از جمله اینکه چون ضارب قصد کار واقع شده یعنی اصابت تیر به سر مجنی علیه را نداشت، به تبع آن نه می تواند اندیشه شرورانه داشته باشد و نه قصد سلب حیات از مجنی علیه را. اگر این موارد را با قانون مجازات عمومی سابق تطبیق می دادیم، قتل عمد بودند، چون قسمت اخیر ماده ۱۷۱ آن قانون مقرر می داشت: «... و اگر آلت قتاله باشد مرتکب در حکم قاتل عمد خواهد بود». قانونگذار بعد از انقلاب اسلامی به جای آلت قتاله از کار نوعاً کشنده استفاده کرده است که از یک طرف عام تر از آلت قتاله است و از طرف دیگر کمتر محل اختلاف است.

گاهی شخص مرتکب، قصد انجام کار نوعاً کشنده را نسبت به شخص معینی دارد اما بنا به دلایلی و بدون اراده ی وی این کار بر روی شخص ثالثی اتفاق می افتد. مثلاً شخص «الف» لیوان آب سمی را به شخص «ب» می دهد تا بنوشد. شخص «ب» (بدون اطلاع از سمی بودن آب لیوان) آن را به «ج» می دهد. شخص «ج» بعد از نوشیدن لیوان آب مسموم فوت می کند. آیا می توان شخص «الف» را به اتهام قتل عمدی شخص «ج» تحت تعقیب قرار داد؟

¹ - Intention to cause grievous bodily harm

² - Cunningham

به دلایل زیر جواب این سوال منفی است: نخست آنکه، در بحث قتل عمدی در موازین قانونی کشور ما، قصد قتل شخص معین یا انجام کار نوعاً کشنده نسبت به وی شرط است. در ما نحن فیه این شرط ساقط است. دوم آنکه شخص مرتکب اصلاً قصد کار نوعاً کشنده را نسبت به مجنی علیه نداشته است، پس چگونه می‌تواند نسبت به وی قصد قتل داشته باشد؟ سوم آنکه ماده ۲۹۶ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: در مواردی که کسی قصد تیر اندازی به کسی یا شیئی یا حیوانی را داشته و تیر او به انسان بی‌گناه دیگری اصابت کند عمل او خطای محض محسوب می‌شود. چهارم آنکه شخص مرتکب در اینجا مسبب جرم است نه مباشر جرم. هر چند شخص مرتکب مسبب، اقوی از مباشر است و مسئول است، لکن مسئولیت کیفری وی منوط بر این است که نسبت به عمل خویش عمد و عدوان داشته باشد و در ما نحن فیه عمد و عدوان مسبب نسبت به مجنی علیه متفی است (صادقی، ۱۳۸۲، ص ۷۸).

در حقوق انگلیس، کسی که قصد کار نوعاً کشنده نسبت به شخصی را دارد لکن بر روی شخص ثالث انجام می‌گیرد، قتل واقع شده عمدی است. حقوقدانان انگلیس در این خصوص از قاعده «سوءنیت انتقال یافته»^۱ استفاده می‌کنند و مرتکب را به قتل عمدی محکوم می‌کنند، زیرا مرتکب قصد انجام قتل را داشته و عنصر مادی (کشتن انسان زنده) را موجب شده است. به عبارت دیگر حقوقدانان انگلیس این مشکل را که A قصد قتل یا ایراد صدمه شدید جسمانی نسبت به B را داشت ولی اشتهاً C کشته شد، با قاعده سوءنیت انتقال یافته حل کرده و معتقدند که سوءنیت متهم در مورد شخص B به شخص C انتقال یافته است. (میر محمد صادقی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۲)

۲-۳-۳- علم به حیات مقتول: گاهی مرتکب علم دارد که کارش نوعاً کشنده است، اما نسبت به حیات مقتول جاهل است. مثلاً شخصی با ورود به منزل متوجه می‌شود که برادرش شخصی را مجروح و نقش بر زمین کرده است. مرتکب به تصور اینکه مجنی علیه فوت کرده، جهت رهایی برادرش از مظان اتهام قتل عمدی، قربانی را از طبقه چهارم ساختمان به پایین پرتاب می‌کند تا صحنه را خودکشی جلوه دهد. در گزارش پزشکی قانونی علت فوت سقوط از ارتفاع معرفی می‌شود. یا در جایی پزشکی به تصور اینکه مجنی علیه فوت کرده، جواز دفن وی را صادر می‌کند. بعداً علت مرگ، دفن مجنی علیه معرفی می‌شود.

^۱ - Malice aforethought

در مثالهای فوق بحث قتل عمدی را باید متغی دانست، برای اینکه در لحظه ی انجام کار نوعاً کشته علم به حیات مقتولان نبوده، در نتیجه سوءنیت متهمان مخدوش است. وقتی قاتل تصور می کند که در حال انجام کار نوعاً کشته بر روی مرده است، چگونه می تواند قصد قتل داشته باشد؟ با وجود این، گاهی مسائلی پیش می آید که تصمیم گیری درباره ی آنها مشکل است. فرض کنید شخص «الف» با شخص «ب» درگیر می شود و ضربه ای به سر وی وارد می کند. به تبع این ضربه، شخص «ب» مصدوم شده و نقش بر زمین می شود. «الف» به تصور اینکه «ب» فوت کرده است، او را به دار می کشد تا صحنه را خودکشی جلوه دهد. در گزارش پزشکی قانونی علت فوت حلق آویزی معرفی می شود. آیا این قتل عمدی است؟

عده ای معتقدند: نمی توان به سادگی اشتباه متهم را موجهی برای برائت از قتل عمدی به حساب آورد، چون مجموعه اعمال وی که سبب مرگ شده است، به طور عمدی واقع شده است، بنابراین این انتساب قتل عمد به مرتکب از قوت بیشتری برخوردار است (آقایی نیا، ۱۳۸۵، ص ۶۶). این سخن که هر دو عمل مرتکب، سبب قتل شده، درست است ولی باید قائل به تفصیل شد.

فرض اول: در این فرض مرتکب قصد قتل دارد، در نتیجه باید قائل به قتل عمدی شد، چون از یک طرف قصد قتل داشته است و از طرف دیگر مجموعه اعمال وی سبب مرگ شده است.

فرض دوم: در این فرض مرتکب قصد قتل ندارد، لذا نباید قائل به قتل عمدی شد، چون عمل اول مرتکب (ایراد ضربه به سر) کشته نبود تا بحث قتل عمدی مطرح گردد. عمل دوم مرتکب هر چند کشته بود اما به دو دلیل نمی تواند مبنای قتل عمدی قرار گیرد، نخست آنکه مرتکب در حین ارتکاب فعل نوعاً کشته علم به حیات مجنی علیه نداشته، دوم آنکه اصلاً قصد قتل نداشته است. همزمانی و تقارن قصد فعل و قصد نتیجه از شرایط اساسی احراز عمد در جنایات است، فلذا چون در بحث مطروحه این تقارن متغی است، سخن از قتل عمدی محل اشکال است.

۲-۳-۴- علم مرتکب به اینکه کار نوعاً کشته متوجه مجنی علیه است: گاهی مواردی پیش می آید که حیات مجنی علیه مورد غفلت مرتکب نیست، بلکه وجود یا عدم وجود مجنی علیه محل تردید است. فرض کنید شخص «الف» به خاطر کینه ای که از شخص «ب» دارد در کمین فرصت است تا خانه وی را به آتش کشد. در یک فرصت مناسب که خانواده ی «ب» جهت مراسم عروسی از خانه خارج می شوند، «الف» خانه

وی را آتش می‌زند. بعد از آتش سوزی معلوم می‌شود که یکی از اعضای خانواده «ب» قبل از آتش سوزی در خانه خوابیده بود که در جریان آتش سوزی از بین رفته است. سه فرض مطرح می‌شود:

فرض اول: جانی نمی‌دانست انسانی در خانه وجود دارد. در این فرض قتل عمدی نیست، چون مرتکب علم به وجود مجنی علیه نداشته و چون علم نداشته، نمی‌تواند نسبت به وی سوءنیت داشته باشد. یکی از ضوابط قتل عمدی با کار نوعاً کشنده آن است که مرتکب آن را عمداً بر روی مجنی علیه انجام دهد، یعنی اینکه عمل ارتكابی با اراده و از روی سوءنیت باشد، در حالی که در مساله‌ی مطرح شده، این ضوابط وجود ندارد.

فرض دوم: مرتکب می‌دانست که شخصی در خانه هست. در این فرض باید قائل به قتل عمد شد، چون مرتکب به وجود مجنی علیه علم داشته، لذا به تبع این علم داشتن سوءنیت هم محرز بوده، در نتیجه مرتکب می‌توانست به راحتی تشخیص دهد که قتل مجنی علیه نتیجه حتمی و یا قطعی عمل اوست.

فرض سوم: مرتکب احتمال می‌داد یا می‌توانست پیش بینی کند که شخصی در خانه وجود دارد. در این فرض مرتکب از سوءنیت احتمالی برخوردار است و این بحث مطرح می‌شود که سوءنیت احتمالی قابل مجازات است یا خیر؟ عده‌ای از حقوقدانان معتقدند: نمی‌توان در نظام کیفری ایران پاسخ واحدی برای این سوال یافت. (اردبیلی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۴) عده‌ای دیگر معتقدند: اگر هلاکت نفس برای عامل قابل پیش بینی باشد اما مطلوب وی نباشد، عمل شبه عمدی است. اما اگر هلاکت نفس مورد قصد و خواسته‌ی عامل باشد، بحث قتل عمدی مطرح می‌گردد. (گلدوزیان، ۱۳۸۱، ص ۲۱۰)

در جواب این مسئله باید قائل به تفصیل شد.

فرض اول: اگر ثابت شود که از دید قائل علی‌رغم وجود مجنی علیه ارتکاب جرم مطلوب وی بوده است، باید رأی به قتل عمدی داد.

فرض دوم: اگر ثابت شود چنانچه قاتل می‌دانست که مجنی علیه در خانه هست از ارتکاب جرم خودداری می‌کرد، نباید قائل به قتل عمدی شد.

۳- اراده

با قبول نقش اراده و تاثیر آن در حقوق کیفری این نتیجه حاصل است که هیچ کس را نمی‌توان از نظر کیفری مسئول جرم عمدی دانست مگر اینکه با اراده‌ی آزاد مرتکب آن جرم شده باشد. در کلیه‌ی جرایم اعم از عمدی و غیر عمدی یکی از عناصر رکن روانی است. اراده که همان خواستن است لازمه‌ی هر فعل

عمدی است. اراده ی آزاد و با رضایت در معنی اختیار در حقوق کیفری ضرورتی است که هر چند با تجربه عینی نمی توان دلیلی بر وجود یا عدم وجود آن، در دادگاه نشان داد اما وقایع، ظواهر و امارات می توانند مثبت و مؤید آن در انتساب به یک انسان هدفمند در زمان خاصی باشد.

۴- عمد یا در حکم عمدی بودن قتل با کار نوعاً کشنده

قانون مجازات اسلامی قتل با کار نوعاً کشنده را صراحتاً عمدی دانسته است. صدر ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته: "قتل در موارد زیر قتل عمدی است...". یکی از این موارد هم قتل با کار نوعاً کشنده است. علیرغم صراحت قانون این نکته هنوز محل بحث است که قتل با کار نوعاً کشنده، با توجه به اصول و موازین حقوقی ماهیتاً عمدی است یا خیر؟

۴-۱- نظریه در حکم عمدی بودن قتل با کار نوعاً کشنده: در جرائم عمدی که مقید هستند مثل قتل عمد، فعل و نتیجه ی آن هر دو باید مورد اراده و خواست فاعل باشد. به عبارت دیگر هرگاه مجرم نتیجه ای را که به او نسبت داده شده، قبلاً در نظر گرفته و با توجه به نتیجه ی مجرمانه، عمل را مرتکب شده است، در واقع مرتکب جرم عمدی شده است. اگر فاعل قصد فعل داشته باشد بدون آنکه نتیجه ی مجرمانه‌ای را که از آن حاصل می شود، طلب کند و ترتب این نتیجه بر فعل ارتكابی محتمل و قابل پیش بینی باشد لیکن فاعل از ارتكاب آن نپرهیزد، عمل فاعل حسب مورد در حکم عمد یا خطاست (همانجا). بعضی از حقوقدانان قتل را در صورتی که با آلات و افعال کشنده و بدون قصد ابتدایی واقع شده باشد، در حکم عمد تلقی و فعل نوعاً کشنده را قرینه ای جهت کشف قصد قتل می دانند. (آزمایش، ۱۳۸۰، ص ۲۷)

بعضی معتقدند: باید میان قتل همراه با قصد نتیجه که مصداق بارز قتل عمدی است و قتل با فعل نوعاً کشنده که قانونگذار آن را عمدی دانسته است، قائل به تفصیل شد. (آقای نی، ۱۳۸۵، ص ۷۸) در قانون مجازات عمومی سابق نیز قتل با فعل نوعاً کشنده صراحتاً در حکم عمد بود.^۱

^۱ ماده ۱۷۱ قانون مجازات عمومی سابق مقرر می داشت هر کس عمداً به دیگری جرح یا ضربتی وارد آورد که منتهی به فوت مجنی علیه گردد بدون اینکه قصد کشتن داشته باشد به حبس با اعمال شاقه از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهد شد مشروط بر اینکه آلتی که استعمال شده است قتاله نباشد و اگر آلت قتاله باشد مرتکب در حکم قاتل عمدی است.

۲-۴- نظریه عمدی بودن قتل با کار نوعاً کننده

بعضی از حقوقدانان معتقدند: قانونگذار وسیله‌ی جنایت را موضوع عمد قرار نداده است، بلکه فعل عادتاً کننده را حاکی از وجود قصد مجرمانه محسوب داشته و اینگونه قتل‌ها را ماهیتاً عمدی شناخته است. (صادقی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲) آیت الله مرعشی در پاسخ به این سوال که ملاک در قتل عمدی چیست، چنین اظهار نظر کرده است: ملاک در قتل عمد دو چیز است: نخست آنکه قاتل قصد قتل داشته باشد خواه آلت کننده باشد یا نباشد. دوم آنکه عمل قاتل کننده باشد و قاتل هم توجه داشته باشد که فعلش کننده است. (کرمی، ۱۳۷۷، ص ۲۲) بنابراین ایشان نیز قتل‌های با فعل نوعاً کننده را عمدی می‌دانند، نه در حکم عمد. امام خمینی (ره) نیز قاتل به این نظر است. (امام خمینی ره، ۱۳۶۸، ص ۳۶۷) در بررسی موضوع باید گفت: جرم قتل عمدی از جرایم مقید است که در آن هم قصد کار و هم قصد نتیجه شرط است. در قتل عمد با کار نوعاً کننده نیز قصد قتل وجود دارد اما نیازی به اثبات آن نیست، یعنی کسی که مرتکب کار نوعاً کننده می‌شود و در عین حال از علم و اراده برخوردار است، حتماً قصد قتل دارد. به عبارت دیگر قصد مجرمانه در این حالت اثبات شده است و نیازی نیست که مدعی آن را اثبات کند. از طرف دیگر به خود متهم نیز امکان اثبات خلاف آن داده نمی‌شود، از این لحاظ این جرم ماهیتاً عمدی است نه در حکم عمد، زیرا کننده بودن کار وی نسبت به مقتول محرز و ثابت شده است و متهم نتوانسته است بر این احراز، خدشه یا تردیدی وارد آورد.

تفاوت این دو نظریه در این است که اگر قاتل باشیم که قتل با کار نوعاً کننده عمدی است (که فعلاً اینگونه است) تمام مجازات‌های اصلی و تبعی و مدنی بر قاتل تحمیل می‌شود. ولی اگر قاتل به آن شویم که این قتل در حکم عمد است، فقط از حیث مجازات اصلی با قتل عمد مشترک است و مجازات‌های تبعی و مدنی بر وی تحمیل نمی‌شود. (ماده ۸۸۰ ق.م)

نتیجه‌گیری

جرم قتل عمدی با کار نوعاً کننده زمانی قابل تحقق است که جانی کار نوعاً کننده را با عمد یعنی از روی علم و اراده انجام دهد. در این نوع از قتل عمد، از یک طرف قاتل باید به کار خویش و نوعاً کننده بودن آن، و از طرف دیگر به حیات و وجود مجنی علیه نیز آگاهی داشته باشد. در مواردی که کار ارتكابی جانی بدون اراده و خواست وی نوعاً کننده می‌شود، قتل عمدی مردود است. وقتی که شخصی با اراده آزاد و با علم به وجود و حیات قربانی، مرتکب کار نوعاً کننده می‌شود، به تبع قصد فعل خود، قصد نتیجه

قتل) را هم دارد که بدها تا با اثبات قصد فعل، قصد قصد نتیجه هم محقق است. در این نوع قتل نیز همچون بند الف ماده ۲۰۶ ق.م.ا باید تمامی عناصر مادی و روانی قتل، واقع و محرز گردد که در این صورت قتل ارتكابی عمدی است نه در حکم عمد، هر چند که بعضی از عناصر رکن روانی آن مفروض و مفروض از اثبات است. با این توصیف تفاوت بند الف ماده ۲۰۶ ق.م.ا و بند ب آن در تحقق تمامی عناصر مادی و روانی قتل عمدی نیست بلکه صرفاً در اثبات وثبوت قصد فعل و قصد نتیجه است. به عبارت دیگر در بند الف ماده ۲۰۶ ق.م.ا باید هر دو قصد فعل و نتیجه اثبات گردد ولی در بند ب آن فقط قصد فعل باید اثبات شود و قصد نتیجه اماره‌ای غیر قابل رد است.

منابع

- ۱) اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد اول، چاپ هفتم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴
- ۲) آقای نی، حسین، جرایم علیه اشخاص، چاپ دوم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵
- ۳) آزمایش، علی، تقریرات حقوق جزای اختصاصی ۱، مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰
- ۴) میر محمد صادقی، حسین، تحلیل میانی حقوق جزاء، چاپ اول، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱
- ۵) صادقی، محمد هادی، جرایم علیه اشخاص، چاپ ششم، نشر میزان، تهران ۱۳۸۲
- ۶) علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد اول، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۳
- ۷) کریمی، محمدباقر، مجموعه استفتانات فقهی و نظریات حقوقی راجع به قتل، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۷
- ۸) گلدوزیان، ایرج، بابسته های حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۱
- ۹) گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای اختصاصی، چاپ هشتم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰
- ۱۰) موسوی الخمینی، روح الله، تحریر الوسیله، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۸
- ۱۱) محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه، بخش جزایی، چاپ سوم، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۱

12) Catherin Elliot and France Quinn, Criminal law, Second edition, mizan Publication, 1385

13) Smith, John and Hogan, Brian, criminal law, Fifth edition, London 1993